

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال دوازدهم، شماره‌ی بیست و سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ (صص: ۶۲-۲۴۵)

## جلوه‌ی معشوق در آینه‌ی شعر وحشی بافقی

زهرا کیچی\*\*

دکتر محمد میر\*

### چکیده

شعر عاشقانه بر سه محور اساسی عشق، عاشق و معشوق استوار است و در این میان معشوق محوری‌ترین شخصیت شعر عاشقانه می‌باشد، به طوری که حضور پررنگ او را در هر دوره‌ای از شعر فارسی می‌توان مشاهده کرد. وحشی بافقی یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان مکتب وقوع است که سیمای معشوق در اشعار وی تا حدودی به گونه‌ای متفاوت با معشوق دیگر ادوار شعر فارسی ترسیم شده است. در این نوشتار با به کارگیری شیوه‌ی توصیفی تحلیلی، سیمای معشوق در غزلیات وحشی بافقی در قالب توصیف زیبایی‌های ظاهری و ویژگی‌های رفتاری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در پایان بسامد این ویژگی‌ها با ارائه‌ی نمودار و جدول نشان داده شده است. نتیجه‌ی پژوهش نشان از آن دارد که در غزل‌های وحشی بافقی هم به جنبه‌های ظاهری و هم به جنبه‌های رفتاری معشوق به طور کامل توجه شده است و تفاوت بارز آن با دوره‌های قبل و بعد یعنی سبک عراقی و سبک هندی، بی‌پروایی شاعر در توصیف معشوق مذکر و نیز نحوه‌ی برخورد عاشق با برخی ویژگی‌های رفتاری معشوق و انعکاس مکتب واسوخت در شعر اوست.

واژگان کلیدی: غزل، عشق، معشوق، مکتب وقوع، وحشی بافقی.

### مقدمه

عشق یکی از مضامین اصلی ادب غنایی در همه‌ی دوره‌ها بوده و هست و معشوق به عنوان قطب و محور اصلی داستان پایان‌ناپذیر عشق در همه‌ی دوره‌ها در آثار حوزه‌ی ادب غنایی،

\*Email: m338\_mir@uoz.ac.ir

\*\*Email: Z.keychi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۷

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۸

چه به عنوان معشوق زمینی و چه معشوق آسمانی با شکل و شمایل رفتاری خاص، حضوری چشمگیر دارد. از آنجا که درون ما سرشار از عواطف گوناگونی همچون عشق، غم، امید، یأس، شادی، نفرت و نظایر آن است، «شاهکارهای ادبی جهان سرشار از عواطف عام و مسائل مشترک انسانی‌اند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۶۸) و به همین جهت شعر غنایی صمیمانه‌ترین نوع شعر و آینه‌ی شخصیت حقیقی شاعر است (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۵۳). در بین قالب‌های گوناگون ادب غنایی، قالب غزل بهترین قالب برای بیان احوال و عواطف عاشقانه است و بیشترین آثار شاعرانی که در شعر خود به بیان این عواطف و احساسات پرداخته‌اند، در قالب غزل شکل گرفته است. وحشی بافقی از شاعران زبردست مکتب وقوع در اوایل قرن دهم هجری، «دوران غزل‌سرایی در تاریخ ادب فارسی» (صفا، ۱۳۸۷: ۲۳۸) بوده و شهرت وی نیز بیشتر به سبب غزل‌های پرسوز عاشقانه‌ی اوست. با توجه به اوضاع ادبی ایران در دوره‌ی حیات وحشی بافقی اوایل قرن نهم و اوایل قرن دهم که «مضامین شعری در سروده‌های سرایندگان از وسعت و تنوع و خلاقیت به معنی دقیق کلمه برخوردار نبود» (امامی و صادقی نقد علیا، ۱۳۹۱: ۴۶)، شعر وحشی «پراز نکته‌های دلپذیر و مضمون‌ها و فکرهای تازه است و مخصوصاً غزل‌هایش چنان با احساسات حاد و سوزنده همراه شده که گاه به اخگرهایی سوزان شباهت یافته است» (صفا، ۱۳۸۷: ۲۹۳). غزل‌های وی توان «سفرنامه‌ای از روح عاشق و دل حسّاس و عواطف لطیف او دانست» (صبور، ۱۳۸۴: ۴۴۶). واضح است در عصری که از شاعران آن دوره به عنوان «بدبخت‌ترین شاعران» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۷۹) یاد می‌کنند و نیز بر بی‌محتوایی شعر این دوره تأکید می‌ورزند (طغیانی، ۱۳۸۵: ۸۰)، سرودن چنین غزل‌هایی بیانگر ذوق تربیت یافته و قریحه‌ی سرشار شاعر است که امروزه، غزل‌هایش در صف اول آثار غنایی پارسی قرار دارد (صفا، ۱۳۸۷: ۲۹۲). وحشی بافقی با انعکاس مکتب وقوع در غزل‌هایش، روح تازه‌ای به غزل خشک و بی‌روح قرن نهم دمید. او رابطه‌ی سنتی و چندین ساله‌ی عاشق و معشوق را در غزل‌هایش تا حدودی دیگرگون ساخت و به او سیمایی عینی و ملموس بخشید. عاشق، دیگر چندان ناز او را نمی‌خرد و از او روی برمی‌تابد، حتی او را تهدید به قطع رابطه و رفتن می‌کند و این نکته‌ای است که سیمای معشوق را در غزل او نسبت به دوره‌های قبل و بعد متمایز می‌کند.

## پیشینه‌ی تحقیق

بررسی سیمای معشوق در شعر شاعرانی چون خاقانی، نظامی، سعدی و انوری صورت گرفته است. محمدرضا برزگر خالقی در مقاله‌ای با عنوان «عشق و عاشق و معشوق در غزلیات جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی» (۱۳۸۴)، مرتضی چرمگی عمران‌ی در مقاله‌ای تحت عنوان «لقاب و نام‌های عاشقانه‌ی معشوق در غزل‌های خاقانی، نظامی و سعدی» (۱۳۸۷) و محمدحسین کرمی و محمد مرادی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری» (۱۳۸۹)، سیمای معشوق را در شعر شاعران نام برده، مورد پژوهش و بررسی قرار داده‌اند، اما تا کنون به بررسی سیمای معشوق در مکتب وقوع و به ویژه شعر وحشی بافقی پرداخته نشده و پژوهشی مستقل در این زمینه مشاهده نگردید، این پژوهش سیمای ترسیم شده از معشوق در شعر وحشی بافقی و تفاوت آن را با معشوق در شعر سایر دوره‌ها، در دو قالب: تأکید بر جنسیت معشوق و ویژگی‌های کلی ظاهری و رفتاری مورد بررسی قرار می‌دهد.

## ۱. تأکید بر جنسیت معشوق

با توجه به این که مایه‌ی اصلی غزل، عشق و عاشقی است و هسته‌ی مرکزی غزل‌های فارسی معشوق است، گاه این معشوق خداست، گاه ممدوح و گاه زنی یا نوحطی است. در هر صورت معشوق در شعر شاعران هر دوره به گونه‌ای متفاوت با دوره‌های دیگر ترسیم می‌شود، اما وصف زیبایی معشوق و ذکر صفات فیزیکی و اخلاقی او از بن‌مایه‌ها و موتیف‌های اصلی همه‌ی غزل‌هاست. در ادب غنایی برای معشوق کهن‌الگویی قائل شده و علت جذب عاشق را نشأت گرفته از سرچشمه‌های عمیق روانی او دانسته‌اند، چنان که برخی محققان نخستین معشوق شاعران ایرانی را طبیعت و پس از آن معشوق مؤنث و در گام نهایی، معشوق آرمانی یا معنوی (خداوند) می‌دانند و جایگاه این معشوق در سبک عراقی به والاترین مقام خود می‌رسد (صرفی و عشقی، ۱۳۸۸: ۸۱). معشوق شعر مکتب وقوع نیز، تا حدودی چهره‌ای متمایز با دوره‌های دیگر دارد. عشق در مکتب وقوع، عشقی مجازی و معشوق آن مذکر است. در شعر شاعران دوره‌های قبل نیز اکثراً معشوق مذکر است، اما ویژگی متمایز شعر وحشی، بی‌پروایی شاعر در بیان توصیفات چنین معشوقی است. او گاه مستقیماً از بی‌وفایی پسران و آزار و جور و جفای آنان در شعر خود سخن می‌گوید. البته باید

توجه داشت که «رسم خطاب به پسرکان زیباروی از سنت‌های دیرینه‌ی شعر فارسی از غزل رودکی تا بهار است. سنائی، عطار، مولوی، سعدی و سایر بزرگان شعر و عرفان هم خطاب‌های عاشقانه به پسران دارند» (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۲۵۸) اما در شعر وحشی بافقی به صورت مستقیم و غیرمستقیم نمود برجسته‌تری یافته است. او گاه مستقیماً! از بی‌وفایی معشوق مذکر در شعر خود سخن می‌گوید:

از وفای پسران عشق مرا طالع نیست      ورنه از من که در این شهر وفادارتر است؟  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۱۶۳)

دلیل روی آوردن به معشوق مذکر «پوشیدگی زنان در مجامع و محدودیت ارتباط‌های اجتماعی آنان در بیرون از خانه» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۸۱) دانسته شده و سابقه‌ی ظهور آن در شعر فارسی، قرن چهارم و پنجم هجری است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۰۵). وحشی گاه به صورت غیرمستقیم به صفاتی از وی اشاره می‌کند که بیانگر مذکر بودن اوست:

۱-۱. **خط و سبزه داشتن:** یکی از این ویژگی‌های فیزیکی خط و سبزه داشتن می‌باشد. این ویژگی در اشعار شاعران دوره‌های قبل نیز کاربرد داشته از آن جمله در شعر سعدی:  
همه دانند که من سبزه‌ی خط دارم دوست      نی چو دیگر حیوان سبزه‌ی صحرائی را  
(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۰)

ویژگی خط و سبزه داشتن یکی از جلوه‌های حسن معشوق است و «گاه آن را به معشوق مؤنث نیز نسبت داده‌اند» (شفیعیون، ۱۳۸۹: ۱۶۶). این ویژگی در غزل وحشی بافقی بسامد زیادی را به خود اختصاص داده است:

آبش هنوز می‌رسد از رشحه‌ی جگر      آن سبزه‌ها که زینت بستان حُسن اوست  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

اگر شاعران دوره‌های قبل به خط و سبزه‌ی معشوق اشاره می‌کنند، در شعر وحشی، وصف این ویژگی، گاه تمام فضای عاطفی شعر را در برمی‌گیرد:

طراز سبزه بر گلشن عذار خوش است      معین است که گلشن به نوبهار خوش است  
چه خوش بود طرف روی یار از خط سبز      بلی چو سبزه دمد طرف لاله‌زار خوش است  
اگرچه خوش نبود در نظر غبار ولی      گر از خط تو بود در نظر غبار خوش است

به بوی مشک جراحت شود فزون و مرا      جراحت دل از آن خط مشکبار خوش است  
به یاد سبزه‌خطی گشت سبزه‌کن وحشی      که سبزه سرزده اطراف جویبارخوش است  
(همان: ۱۶۶)

۱-۲. **سوار کاربودن:** سوارکاری از دیگر صفات ظاهری است که در غزل وحشی بافقی نمود بارزی دارد و این خصوصیت بازمانده‌ی معشوق تغزلات دوره‌های گذشته است که ترکان سپاهی بودند. این ویژگی در غزل‌های وحشی از لحاظ بسامد در مرتبه‌ی دوم قرار دارد:

ای جوان ترک‌وش میر کدامین لشکری      ای خوشا آن کشوری کانجا تو صاحب کشوری  
ای سوار فرد از لشکر جدا افتاده‌ای      یار آن ترکان یغماپیش‌هی غارتگری  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۳۷۸)

نسبت دادن صفاتی مانند یکه‌سوار:

صد حشر جان ز پی یکه‌سواری رسید      خنجر پر خون به دست شیر شکاری رسید  
(همان: ۲۶۴)

ترکانه برنشستن و هر سو دواندن:

شهری به ترک‌تازی دهد بلکه عالمی      ترکانه برنشستن و هر سو دواندنت  
(همان: ۲۰۶)

سبک‌عنان‌سوار (همان: ۳۷۲)، سوار تندرو (همان: ۳۷۳) و امثال آن نیز گواهی دیگر بر این ادعاست و برابری بسامد ویژگی سوارکاری معشوق با ویژگی خط و سبزه داشتن او در غزلیات وحشی نشان از تأکید شاعر بر جنسیت معشوق دارد (جدول ۱).

۱-۳. **دستار و خنجر داشتن:** در غزلیات وحشی بافقی یکی از بارزترین صفات معشوق دست به خنجر بردن و دستار و کلاه داشتن است. خنجر داشتن در اشعار شاعران دوره‌ی قبل نیز مشاهده می‌شود:

چیست گفتم گنهم؟ دست به خنجر زد و گفت      پیش از آن دم که شوی کشته بپرهیز و برو  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۳۶۰)

دستار داشتن نیز صفتی دیگر از معشوق است که در غزلیات وحشی از کاربرد قابل توجهی برخوردار است:

نهادی سر به مستی و با دستار آشفته به بازار آمدی خوش باده ی رندانه ای خوردی  
(همان: ۳۷۰)

۴-۱. خردسالی: خردسال بودن معشوق نیز در غزلیات وحشی یادآور نوحط بودن معشوق است:

مرا زد راه، عشق خردسالی از این نورس گلی، نازک نهالی  
(همان: ۳۷۶)

با همه ی این توصیفات در دیوان وحشی نمونه هایی از وصف معشوق مؤنث نیز به چشم می خورد، از آن جمله برشمردن صفات مه محمل نشین، پری رخساره، حوری نژاد و نظایر آن، که البته بسامد آن ها بسیار اندک (۱۱ مورد) است. در همین موارد اندک نیز نمی توان چهره ی دقیق معشوق را به صورت مؤنث ترسیم کرد، چرا که وحشی بافقی اصولاً دلباخته ی معشوق خاصی نیست. او که به قول آزاد بلگرامی رند و او باش مشرب بوده و بیشتر با معشوقه های بازاری سرو کار داشته (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۶)، زیبایی و جمال را در هر صورتی که می دیده، شیفته ی او می شده است. بنا بر آن چه بیان شد، اگر معشوق در غزل شاعرانی همچون انوری "سیمایی زنانه" (کرمی و مرادی، ۱۳۸۹: ۱۱۵) دارد و در غزل های سعدی و حافظ با سیمایی رازآلود و نیمه مقدس ترسیم شده، در سراسر غزل وحشی بافقی به صورت واضح و مکرر، معشوقی مذکر توصیف می شود.

## ۲. ویژگی های کلی

ویژگی های ظاهری و رفتاری در زیرمجموعه ی ویژگی های کلی قرار داده شده اند:

### ۱-۲. توصیف زیبایی های ظاهری

در واقع «قاعدۀ هرم عشق، عاشق و معشوق بر زمین استعداد سرشت انسانی در درک جمال و زیبایی استوار شده است» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۸). از آنجایی که زیبایی جسمی معشوق، منشأ عشق جسمانی است، وصف ظاهر معشوق از دیرباز در شعر عاشقانه ی پارسی به صورت گسترده رواج داشته است. با توجه به ویژگی واقعیت نمایی مکتب وقوع، وصف معشوق در اشعار شاعران این دوره جایگاهی ویژه دارد، چه معشوق این دوره، معشوقی زمینی و بازاری است نه آسمانی و عرفانی، حتی در شعر عارفانه نیز گاه معشوق

با صفات فیزیکی و جسمانی وصف می‌شود، زیرا از نظر شاعران عارف «زیبائی جسمانی به منزله‌ی پلی جهت رسیدن به خدا که زیبایی مطلق است، به شمار می‌آید» (برزگر خالقی، ۱۳۸۴: ۱۴۱) و این مسأله خود موجب به وجود آمدن نوعی خاص از وصف در ادب فارسی شده است که به آن سراپانامه گفته می‌شود و موضوع اصلی آن تنها وصف زیبایی‌های سراپای معشوق است (شفیعیون، ۱۳۸۹: ۱۵۱). در غزل وحشی بافقی سراپا به این معنی که شاعر در یک غزل با ترتیبی خاص سراپای معشوق را به صورت جزئی وصف کرده باشد، نیست، بلکه در غزل‌های گوناگون به توصیف هر یک از اعضای زیبای معشوق پرداخته است. وصف چشم، لب، زلف، قامت، رخسار، مژه و ابرو از مهم‌ترین توصیفات او در این زمینه است:

۱-۱-۲. چشم: چشم و زیر مجموعه‌ی آن نگاه، ناز، غمزه و عشوه بالاترین بسامد را در زمینه‌ی توصیفات ظاهری معشوق در غزلیات وحشی به خود اختصاص داده است (نمودار ۱).  
وحشی بافقی در وصف چشم معشوق می‌گوید:

چشم او قصد عقل و دین دارد      لشکر فتنه در کمین دارد  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۲۱۶)

او از چشم گاه با استعاره و صفت مخمور یاد می‌کند:

وحشی صفت از نرگس مخمور تو مستم      زان است که بی‌نعره‌ی مستانه نباشم  
(همان: ۳۲۶)

شاعر خود را از بلای چشمان شوخ معشوق در امان نمی‌بیند و خطاب به او می‌سراید:  
ز بلای چشم شوخت نگریختم ز خود هم      به نگاه کن سفارش که به جستجو نیاید  
(همان: ۲۷۳)

۲-۱-۲. حُسن: از آن جای که انگیزه‌ی ظهور عشق، حسن و زیبایی است، ترسیم زیبایی کلی معشوق را با واژه‌ی پربسامد حسن در تمام غزلیات وحشی می‌توان مشاهده کرد، از آن جمله:  
بگذشت دور یوسف و دوران حسن توست      هر مصر دل که هست به فرمان حسن توست  
(همان: ۱۷۲)

شاعر در بیتی این حسن را اثری از عشق پاک خویش می‌داند که می‌توان این ویژگی را

از نمودهای مکتب واسوخت و آغازی برای تهدید معشوق در غزل شاعر خواند:  
مغرور حسن خود مشو و قصد ما مکن کاین حسن توست از اثر عشق پاک ما  
(همان: ۱۵۵)

۳-۱-۲. لب: لب، دهان، خنده و دیگر وابسته‌های آن در توصیفات ظاهری معشوق  
نقشی بسزا داشته و وحشی، شکایت خویش را از معشوق علنی ساخته و در نسبتی تازه و  
ابتکاری، از زهردار بودن لب معشوق گله می‌کند:

ز لبی جنان که بارد شکرش ز شکرستان همه زهر دارد اما چه کند شکر ندارد  
(همان: ۲۲۰)

شاعر از بی‌نصیب ماندن خود از انگبین لب معشوق و تأثیر تبسم وی سخن می‌گوید:  
شده‌ام سگ غزالی که نگشته رام هرگز مگسی ز انگبینش نگرفته کام هرگز  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۲۸۱)

تبسمی ز لب دلفریب او دیدم که هر چه با دل من کرد آن تبسم کرد  
(همان: ۲۵۵)

۴-۱-۲. زلف: زلف و متعلقات آن مانند طره، مو، کاکل و نظایر آن از لحاظ بسامد در مرتبه‌ی  
چهارم قرار دارد:

زلف او دل برد و کاکل در پی جانست وای کانچه با جانم نکرد آن زلف، کاکل می‌کند  
(همان: ۲۶۰)

این‌که وحشی بافقی هیچ‌گاه در شعر خود واژه‌ی گیسورا به کار نبرده است، نیز نکته‌ی قابل تأملی  
است. در حقیقت بازآفرینی و به‌تصویر کشیدن معشوق با توجه به دایره‌ی خیال شاعر شدت و  
ضعف می‌یابد. در نمونه‌ی زیر، وحشی بافقی ترکیب استعاری خرمن مشک را به کار می‌برد:  
خرمن مشکین چو بر دور مهت ظاهر شد دود از جان من سوخته خرمن برخاست  
(همان: ۱۶۹)

۵-۱-۲. رخسار: زیباترین و ملیح‌ترین عضو معشوق که شاعران در تصویر نمودن آن به  
انواع گوناگون، از خیال خویش بهره‌جسته‌اند، رخسار اوست. غزل وحشی نیز سرشار از توصیف



زیبایی‌های رخسار معشوق است. روی، چهره، سیما، رخ، عارض و نظایر آن در زیرمجموعه‌ی رخسار قرار می‌گیرند و بسامد کاربردی تقریباً برابر با زلف دارند (نمودار ۱).

فروزان عارضی مانند لاله ز مشکین هر طرف لاله خالی  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۳۷۶)

البته توصیف چهره‌ی معشوق با توجه به گستره‌ی خیالات شاعر، رنگی دیگر به توصیفاتش می‌دهد. وحشی از رخسار زیبای معشوق با ترکیب استعاری ماه تمام یاد می‌کند: تا پرده برگرفت ز ماه تمام خویش زود زردی تمام کشید آفتاب از او  
(همان: ۳۵۶)

وحشی بافقی در غزلی دیگر شیفته شدنش به چهره‌ی جذاب معشوق را خطایی آشکار می‌خواند و بدین گونه برای بار دیگر نمودهای مکتب و اسوخت در شعرش جلوه‌گر می‌شود: این که دل بستم به هور عارضش بد بود بد جان که دادم در هوای او غلط بود غلط  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۲۹۸)

۶-۱-۲. قامت: توصیف قامت معشوق نیز در شعر وحشی بافقی بازتاب خاصی یافته است:

خیز و به ناز جلوه ده قامت دلنواز را چو خود بلند کن پایه‌ی قدر ناز را  
(همان: ۱۴۵)

وحشی در مصراع اول بیت زیر، قامت معشوق را به رسم دیرینه‌ی غزل‌های عاشقانه‌ی فارسی به سرو مانند می‌کند، اما برای سرو دارا بودن شرطی (اعتدال) را بیان می‌کند تا بتواند همانند قامت معشوق شود و در واقع قامت معشوقش را بر سرو برتری می‌دهد:

به قدش سرو را نسبت توان کرد اگر در سرو باشد اعتدالی  
(همان: ۳۷۶)

۷-۱-۲. مژه و ابرو: این دسته از ویژگی‌های ظاهری معشوق از بسامد کمتری برخوردار است:

به تنگ آمد دلم یک خنجر کاری طمع دارد از آن مژگان قتال اینقدر یاری طمع دارد  
(همان: ۲۱۶)

شاعر معشوق را ابرو کمان خوانده و تمام زیبایی‌های وی را با وصف ابروهای کمایش جلوه می‌دهد:

برتن خم گشته وحشی زخم‌ها خوردم از او تیر پرکش کرده زان ابروکمان آمد همه  
(همان: ۳۶۵)

با وجود همه‌ی زخم‌هایی که معشوق ابروکمان بر دل وحشی فرو می‌آورد؛ او هنوز ابروی  
معشوق را محراب خویش می‌داند:

گر سجده کند پیش تو چندان عجیبی نیست وحشی که جز ابروی تو محراب ندارد  
(همان: ۲۲۱)

## ۲-۲. توصیف ویژگی‌های رفتاری

وصف معشوق در ادب فارسی منحصر به ویژگی‌های ظاهری و جسمانی نمی‌شود، بلکه در  
همه‌ی ادوار، صفات اخلاقی و رفتاری معشوق نیز مورد توجه شاعران بوده است. در شعر  
وحشی بافقی نیز به صفات رفتاری معشوق توجه شده است. به نظر می‌رسد وحشی در  
وصف این ویژگی‌های رفتاری، پیرو سنت ادب فارسی بوده و در غزل‌های خود از کم‌توجهی  
معشوق به عاشق و التفات و توجه او به غیر شکوه کرده و از دوری و هجران او می‌نالند.  
معشوق را ستمگر، بیدادگر، بی‌وفا، حيله‌گر، عهدشکن، خشمگین، تندخو و مست و باده‌نوش  
می‌داند، اما از خلال این ویژگی‌هاست که می‌توان به بیشترین تمایز معشوق در غزل وحشی  
بادوره‌های دیگر پی برد. واسوخت یا روی برتافتن عاشق از معشوق غالباً در ویژگی‌های  
رفتاری و اخلاقی او بازتاب می‌یابد:

۱-۲-۲. التفات و توجه به غیر: یکی از پربسامدترین ویژگی‌های رفتاری معشوق در  
غزل‌های وحشی، توجه کردن معشوق به دیگران و غفلت از عاشق بیچاره و خوار نمودن  
اوست. این ویژگی را تقریباً در تمام آثاری که به نوعی روابط عاشق و معشوق را بیان  
می‌کنند، می‌توان مشاهده کرد، اما در غزل وحشی بافقی نمود بیشتری یافته است. معشوق به  
پاس رعایت خاطر دیگران، عاشق را خوار می‌کند و عاشق به خاطر این که معشوق او را  
پیوسته در حضور دیگران خوار و شرمسار می‌کند، از حضور در بزم او خودداری می‌کند:  
از برای خاطر اغیار خوارم می‌کنی من چه کردم کاین چنین بی‌اعتبارم می‌کنی؟...  
گر نمی‌آیم به سوی بزم از شرمندگی ست زان که هر دم پیش جمعی شرمسارم می‌کنی  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۳۷۹)

او خود را عاشق‌ترین فرد می‌داند و با همه این خوارشدن‌ها می‌گوید:

میلیم همه جایبست که خواری همه آنجاست با خصلت ذاتی چه کنم؟ فطرم این است  
(همان: ۱۷۹)

اما سرانجام عاشق بیچاره از توجه معشوق به دیگران و خوار گشتن خود، ملول می‌شود و همین مسأله است که زمینه‌ساز انعکاس مکتب و اسوخت در غزل‌های او می‌گردد:

باده‌ی این شیشه بیش از ساغر اغیار نیست بشکنیم از جای دیگر ما خممار خویش را  
(همان: ۱۴۹)

گاه عاشق به علت بی‌توجهی معشوق، او را رها ساخته و نسبت به او اظهار بی‌تفاوتی و بی‌میلی می‌کند:  
«ترک ما کردی برو هم صحبت اغیار باش یار ما چون نیستی با هر که خواهی یار باش»  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

**۲-۲-۲- دوری از عاشق:** وحشی به رسم دیرینه‌ی دوری معشوق از عاشق، هجران و فرقت یار را این‌گونه وصف می‌کند:

یارب مه مسافر من هم‌زمان کیست؟ با او که شد حریف و کنون هم‌عنان کیست؟  
(همان: ۱۸۱)

آغازین غزل دیوان با مطلع:

آه تا کی ز سفر باز نیائی؟ باز آشتیاق تو مرا سوخت کجائی؟ باز آ  
(همان: ۱۴۱)

تصویر گراین و ویژگی است. وحشی هجران‌یار را درد بی‌درمان خوانده (وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۲۹۷) و آن‌قدر این درد را متحمل شده است که در آخر حاضر به ترک زندگی می‌شود:  
کشم تا کی غم هجران؟ اجل گو قصد جانم کن نمی‌ارزد به چندین دردسر جانی که من دارم

(همان: ۳۲۰)

**۳-۲-۲. ستمگری و بیدادگری:** معشوق وحشی بافقی در غزل‌هایش، معشوقی بیدادگر و خونریز است و عاشق بدین سبب او را سرزنش می‌کند:

ای بی‌سبب اسیرکش بی‌گناه سوز پرسند اگر به حشر سبب را چه می‌کنی؟  
(همان: ۳۷۳)

در بیت زیر:

بسیار ستمکار و بسی عهدشکن هست      اما به ستمکاری آن عهدشکن نیست  
(همان: ۱۹۱)

شاعر اگرچه می‌داند که تحمل ستم معشوق از سختی‌های راه عشق است، اما اقرار می‌کند که هیچ معشوقی به اندازه‌ی معشوق او ستمکار نیست. از این رو معشوق را نفرین می‌کند. این مسأله به عنوان یکی از ویژگی‌های بارز مکتب واسوخت، در شعر او نمایان است:

شب همه شب دعا کنم تا که به روز من شوی      دل به ستمگری دهی کو بدهد سزای تو  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۸: ۳۵۸)

یک بار نباشد که نیازده‌ام از تو      در حیرتم از خود که چه خوش کرده‌ام از تو  
خواهم که حریفی چو تو خوبت بچشانند      ته مانده‌ی این رطل که من خورده‌ام از تو  
(همان: ۳۵۳)

تنهادر مکتب واسوخت است که عاشق، معشوق را تهدید به رفتن و ترک کردن می‌نماید: ما چون ز دری پای کشیدیم، کشیدیم      امید ز هر کس که بریدیم، بریدیم  
دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند      از گوشه‌ی بامی که پریدیم، پریدیم  
رم دادن صید خود از آغاز غلط بود      حالا که رمانندی و رمیدیم، رمیدیم

کوی تو که باغ ارم روضه‌ی خلد است      انگار که دیدیم ندیدیم، ندیدیم...  
(همان: ۳۰۶)

۴-۲-۲. بی‌وفائی و پیمان‌شکنی: بی‌وفایی، پیمان‌شکنی و حیل‌انگیزی نیز از ویژگی‌های بارز رفتاری معشوق در غزل‌های وحشی بافقی است:

یار ساقی شد و صد توبه به یک حيله شکست      حيله‌انگیزی آن عهدشکن بسیار است  
(همان: ۱۶۲)

شاعر از دل سپردن به معشوق بی‌وفا و سست عهد اظهار پشیمانی می‌کند: تکیه کردم بر وفای او، غلط کردم غلط      باختتم جان در هوای او، غلط کردم غلط  
(همان: ۲۹۷)

ای بی‌وفا برو که بر این عهدهای سست  
نی اندک اعتماد که هیچ اعتماد نیست  
رور و که وحشی آنچه کشید از توسست عهد  
ما را به خاطر است، تو را گر به یاد نیست  
(همان: ۱۸۹)

۲-۲-۵. **خشم و تندخوئی:** دیگر ویژگی رفتاری معشوق در غزلیات وحشی، تندمزاجی وی است که عاشق را نگران می‌سازد:

با چنین تندی و بی‌باکی که آن عاشق‌کش است  
آه اگر داند که با او عشقبازی می‌کنم  
(همان: ۳۳۰)

باز این عتاب و شیوه‌ی عاشق‌گداز چیست؟  
بر ابرو این همه گره نیم‌باز چیست؟  
(وحشی بافقی، ۱۸۷: ۱۳۸۸)

۲-۲-۶. **مستی و باده‌نوشی:** در بیت زیر به چند ویژگی او یعنی التفات به غیر، مستی، خنجرکشی و بیدادگری او اشاره می‌شود:

دوش کامد با رقیبان، مست و خنجر می‌کشید  
غیر قصد کشتن ما هیچ مقصودی نداشت  
(همان: ۲۰۲)

شاعر عاشق، معشوق را که گمان می‌کند عاشق از باده‌نوشی شبانه‌اش بی‌خبر است، با این بیت متن‌به می‌گرداند:

«مجلسی داری و ساغر می‌کشی تا نیم‌شب  
روز پنداری نمی‌بینیم چشم نیم‌خواب؟»  
(همان: ۱۵۷)

۲-۲-۷. **التفات و توجه به عاشق:** گاهی در شعر وحشی بافقی با ابیاتی مواجه می‌شویم

که شاعر در آن از لطف‌های بیکران معشوق نسبت به خود یاد می‌کند:

لطف پنهانی او در حق من بسیار است  
گر به ظاهر سخنش نیست سخن بسیار است  
(همان: ۱۶۲)

اما در عین حال هم به پایدار بودن این عنایات و التفات‌ها مطمئن نیست:

در این فکر که خواهی ماند بامن مهربان یا نه؟  
به من کم می‌کنی لطفی که داری این زمان یا نه؟  
(همان: ۳۶۵)

۸-۲-۲. عشاق فراوان: داشتن عشاق فراوان، دیگر ویژگی معشوق در غزلیات وحشی بافقی است که بسامد آن نسبت به سایر ویژگی‌های رفتاری معشوق کمتر است (ر.ک: نمودار ۲).

خلق روان به هر طرف بهر سراغ یار من      بیهده من چرا روم بهر سراغ دیگران؟  
(وحشی بافقی، ۱۳۸۱: ۳۳۹)

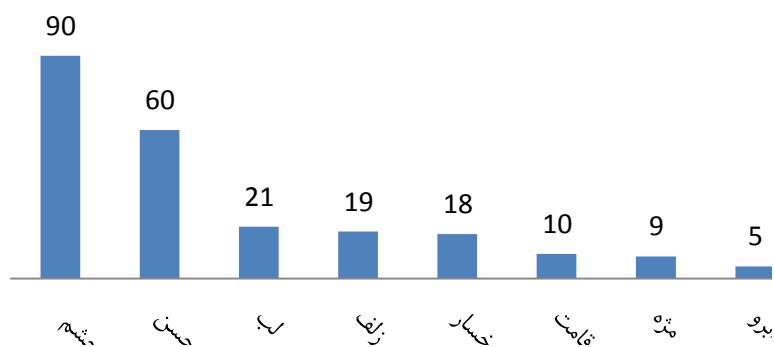
در بیت زیر عاشق با اشاره ی ضمنی به دیگر عاشقان، خود را از همه ی آنان برتر می‌داند:  
کدام از من بهند این پاکدامان عاشقان تو      قراری داده خواهی بود ما را در خیال خود  
(همان: ۲۳۵)

#### نتیجه

معشوق در حقیقت محوری‌ترین شخصیت شعر عاشقانه است که در گستره ی ادب فارسی سابقه ی طولانی دارد و در هر دوره نگرش خاصی نسبت به آن وجود داشته است. معشوق در شعر مکتب وقوع، متفاوت‌ترین معشوق در عرصه ی ادب فارسی است که سیمای او در غزلیات وحشی بافقی به طور کامل ترسیم شده است. معشوق در غزلیات وی، معشوق دست‌نیافتنی و آرمانی سبک عراقی نیست، بلکه معشوقی زمینی است، اما متفاوت با معشوق غزل سبک خراسانی. اولین ویژگی که در دوره‌های قبل نیز وجود داشته، اما در غزل وحشی بافقی پررنگ‌تر و با تأکید بیشتری نمود یافته، اشارات مستقیم و غیرمستقیم به مذکر بودن معشوق است. وحشی بافقی در ترسیم سیمای ظاهری معشوق، به شیوه ی پیشینیان عمل نموده و در توصیف اعضای بدن معشوق، بیش از همه به چشم و ناز و غمزه ی آن و حسن و زیبایی او نظر داشته است. در توصیف ویژگی‌های رفتاری معشوق است که مکتب واسوخت جلوه‌گر شده و سیمای معشوق را نسبت به سایر دوره‌ها متمایز می‌کند. این معشوق که گاهی لطف او شامل حال عاشق می‌شود و عاشق هجران‌کشیده از وصل او بهره‌مند می‌گردد، با رفتارهای خاص خویش از جمله ستمگری و بی‌وفایی موجب می‌شود، عاشق او را ترک نموده و یا تهدید به ترک می‌کند. از میان ویژگی‌های رفتاری معشوق، التفات و توجه به غیر، بی‌وفایی و ستمگری معشوق سبب برانگیخته شدن عاشق، نفرین کردن، تهدید نمودن معشوق و ترک گفتن او می‌شود.

مستقیم	پسر	۳ بار
باز مستقیم	دستار و خنجر داشتن	۱۱ بار
	خط و سبزه	۸ بار
	سوارکاری	۸ بار
	خردسالی	۵ بار
مجموع: ۳۵ بار		

نمودار ۱- بسامد توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق در غزلیات وحشی



نمودار ۲- بسامد ویژگی‌های رفتاری معشوق در غزلیات وحشی

